

با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسنین که من جنم باهر که با ایشان جنگ کند و صلح با هر که با ایشان صلح کند و آنکه
نماید بر ایشان است که پیروی جویند از پیغمبر کاکانه یعنی بوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زین العابدین و غیره و صلح با هر که با آنها صلح کند و از
همه اشباع و ابلاغ ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خداوند و آنکه تمام نمیشود و اقرار بخدا و صلح با هر که با آنها صلح کند و از دشمنان ایشان
و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامت بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او
واجب کرده است از فرض طاعت ایشان پس او کافر است و مستحق عقاب است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق
کرده اند امامت بر آنکه اصحاب بدعتی با هر که کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتیکه ممکن باشد بعد از آنکه ایشان را توبه
حق بخواند و چنانچه بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتی خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را بکشند برای آنکه سرزنشند
از ایمان و هر که از ایشان بگریزد بران مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی در شیخ طوسی در التخصیص گفته اند که نزد ما اتفاقاً
ثابت است که هر که جنگ کند با حضرت شامیر او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامت است بر این اجماع ایشان محقق است و این
میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است هر چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که خدا
هر دو در این باب بیک خواست پس استدلال کرده اند با حدیث بسند از ابن بابویه شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان از اجامی میداند و آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود است که غیر مستضعفین از
مخالفان در احکام این حکم رفتار دارند و از جهت تمیز بین حق و باطل و در بیان حکم رفتار دارند اما چون خدا میداند است که دولت باطل بر
دولت حق پیش از ظهور قائم غالب خواهد آمد و شیعیان از معاشرت و مواصفت و معامله با مخالفان ضرر خواهد شد در این دنیا و آخرت
بطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان بجای گردانند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بگردد و آنچه ایشان را
حلال دانستند و حرام را بر ایشان بجویند و مبرای ایشان بدهند و از ایشان بگریزند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا این
کار نیک شود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شده که بت پستان را بر ایشان جاری کند در همه احکام مثل
سایر رفتار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی این تصریح کرده اند و این وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکن است
بگویم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله احکام اسلام را بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم چون حق ظاهر
صیرد که معجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر رفتار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
منوات است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ص که هر که میرد و امام زمان خود را شناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلانه
و از حضرت شقایی هم بر سیدنا از معنی این حدیث فرموده که صبی بر آنکه در میان او کراهی مرده است و یکی پسند معبر از حضرت صادق روایت
کرده است که سه سینه که خدمت نظر رحمت نمیکند بر ایشان در دنیا منحل ایشان قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود
کسی که دعوی امامت کند از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامت را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که انکار کند که این
دو کس در اسلام بگم در این حدیث بسند از ائمه اهل بیت که در عذاب بدی رفتار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان
کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد شده است که در نصیبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این باب است عامله ناصبه نقلی
نارحامیه یعنی عمل کننده و تعدی کننده است با ناصبی است و ملازم الشی خواهد بود کرم و سوزند و در احادیث معتبره در علل و ثبوت
الاتصال وارد شده است که ناصبی نیست که عداوت ما اهل بیت داشته باشد همچنانکه نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و
لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و نداند که شما شیعه مایید و ولایت ما دارید و نیز عداوت دشمنان ما میکند و این در پس در
کتاب سیر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدا مشام علی تقی و سؤال کردند که با محتاج هستیم در
دانستن ناصبی بر زیاد از این که ابو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب فرمودند
که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و این بابی از حضرت شقایی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج جو
مرا با شما بودند حضرت عیسی که در باب محمد و علی و فاطمه و حسنین هر کس گفت ای محمد اگر سینه مرا عبادت بگذرد آنکه مانند مشک بسید
شود و بیاید بر من و انکار و جوب و ولایت و امامت ایشان بکنند ایشان را در بهشت خود ساکن نکرانم و در زیر عرش خود جانندم و
در نفس امام حسن عسکری فرموده در تفسیر این آیه بل من کسب سینه و لحاظت به خطیقه فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلیه هر که کسب کند کفایت او با حاطه کند با و خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که

گاهی که احاطه بکنند است که او بیرون کند ازین خداوند از کلاهی و درستی ما و این نکرند او را از غضب خدا و این
 شرک بخداست و کفر بنویسند و کفر بولا بی علی و خلفای او و هر یک از اینها سبب است که با احاطه کرده است یعنی احاطه با اعمال
 او کرده است و هر دو باطل و محو کرده است و عمل کشندگان باین سبب احاطه کنند اصحاب نازند و همیشه در جهنم خواهند بود و کتب
 معتبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر آیه کریمه که هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین را از اصحاب تش است و همیشه در جهنم خواهد
 بود و عیاشی از حضرت صفیاء روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود لابد و تیرین خواهند بود و در تفسیر
 این از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که چون روز قیامت شود صدای ندا کند از آسمان که کجاست علی بن
 ابی طالب که میگوید تویی علی که من پیغمبر و وصی او را در دنیا و پس بر من گویند راست گفتی داخل بهشت شو امر زید خدا تو را و شیعه تو را اما بخشد
 تو را و ایشان از فرج اکبر قیامت داخل بهشت شود ایمان تویی بر شما نیست امر زید خدا تو را که خواهد شد هر که در روز قیامت از حضرت امام
 موسی روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنت میکند چنانچه فرمود برای آنکه انکار حق ما و تکذیب ما
 میکنند در امامت و در معنی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صفیاء بفرمود که در زمان حق و ولائیت اهل بیت را
 بکشند و با خود میان اهل عالم هر که مخالف نباشد و ولائیت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و
 حسن کالسجه دیگر فرمود که هر که مخالف شما کند از دنیا و ایت بدد و از او بیزاری بجوید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در
 عقاب الاعمال از حضرت روایت کرده است که هفتم علی را نشانده میان خود و خلفش فرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعه
 او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شاک در او کند مشرکست و ایضا از حضرت روایت کرده است که اگر انکار حضرت
 امیر کند جمیع هر که در زمین است خدا هم را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در کمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است
 که هر که شاک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و لغت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
 صفیاء روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما در روز قیامت که عاقل با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را که کند باز یاد کند از دین
 خدا بد و بد و بیره از ولائیت ما ندان و در تفسیر معارف روایت کرده که از آن کرده حضرت علی ابن الحسین عم از حضرت امیر پسند که در
 رتوی خدایتی هست هر چه از حال او بگو و عرض کنی بفرمود که هر که کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و این روایت کرده
 است که ابو حمزه ثمالی از حضرت از حال او بگو و عرض سوال کرد که کافرند و هر که ولائیت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث
 بسیار است و در کتب حدیث منفرقت و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبار از شیعه امامیه که کاهان کبر کرده باشند
 و بی توبه مرده باشند خلافت نیست میان علمای امامیه که ایشان محفل در جهنم خواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه علیهم السلام با اکثر ایشان
 محفل خواهد چنانکه گذشت و لکن ای بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان ملحق نکرده با آنکه بفضل خدا هیچ
 یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان با دیگر دنیا با در وقت مردن با در قبر با در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ایهام بسیار
 دارد و کوی سبب این اختلاف و ایهام است که شیعه جرات و ارتکاب کبار و معاصی نمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد است که
 اصحاب کبار در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه این باب بیه پسند کاظم از حضرت کاظم عم
 روایت کرده است که محفل در جهنم خواهد بود احد مکر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرد
 باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سوال نمیکند جنم میفرماید اگر اجتناب کند از کبار آنچه نمی کرده اند شمار از آن تکفیر
 میکنیم شمار او را داخل منزل نیکویی برای اوی گفت باین رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود
 که خبر و او را بدردم از پدرانش از علی که گفت شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما
 نیکو کاران پس ایشان راه اعتراض نیست و احتیاج شفاعت ندارند از برای کفرت چگونگی شفاعت از برای اهل کبائر میباشد و حال آنکه
 جنم میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب
 کبائر میشود پسند نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب کبائر کند مگر آنکه بدی بد او را این فعل و پشیمان میشود از آن
 حضرت رسول فرمود که کسی که از برای توبه فرمود که هر که شاک کند او را لعنت است او را زنده کند او را گناه او پس او مؤمنست پس
 کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی
 میفرماید که نیست در قیامت ظالم از او سئو و نه شفیع کسی سخن او را شنوند و اطاعت کنند از وی گفت با رسول الله بجهت مؤمنان

هرگز

بسیار است و در کتب حدیث منفرقت و اکثر در بحار الانوار مذکور است و اما اصحاب کبار از شیعه امامیه که کاهان کبر کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافت نیست میان علمای امامیه که ایشان محفل در جهنم خواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه علیهم السلام با اکثر ایشان محفل خواهد چنانکه گذشت و لکن ای بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان ملحق نکرده با آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان با دیگر دنیا با در وقت مردن با در قبر با در محشر و احادیث در این باب اختلاف و ایهام بسیار دارد و کوی سبب این اختلاف و ایهام است که شیعه جرات و ارتکاب کبار و معاصی نمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد است که اصحاب کبار در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه این باب بیه پسند کاظم از حضرت کاظم عم روایت کرده است که محفل در جهنم خواهد بود احد مکر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرد باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سوال نمیکند جنم میفرماید اگر اجتناب کند از کبار آنچه نمی کرده اند شمار از آن تکفیر میکنیم شمار او را داخل منزل نیکویی برای اوی گفت باین رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر و او را بدردم از پدرانش از علی که گفت شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکو کاران پس ایشان راه اعتراض نیست و احتیاج شفاعت ندارند از برای کفرت چگونگی شفاعت از برای اهل کبائر میباشد و حال آنکه جنم میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبائر میشود پسند نیست حضرت فرمود هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب کبائر کند مگر آنکه بدی بد او را این فعل و پشیمان میشود از آن حضرت رسول فرمود که کسی که از برای توبه فرمود که هر که شاک کند او را لعنت است او را زنده کند او را گناه او پس او مؤمنست پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالم از او سئو و نه شفیع کسی سخن او را شنوند و اطاعت کنند از وی گفت با رسول الله بجهت مؤمنان

بدستی که ایشان نشود بر کاهی که مرنگ آن کرد حضرت فرمود زیرا که هر که مرنگ شود کبیر از کاهان از آنند بعلت همین که او را و عباد
کرده اند البته ایشان میشود بر آنچه کرده است و هر کاه ایشان شود نماند خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد کرد و هر کاه نام بر
نماند مصر خواهد بود و مصر از آنجا نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور کرده است عقوبت کاهی را که مرنگ شد است و آن
ایمان بعقوبت مبدایشان البته ایشان میشود و رسول خدا فرمود که کبیر نیست با استغفار و صغیر نیست با اصرار و اما آنکه خدا
فرمود است و لا یستغفون الا لمن یرضی یعنی شفاعت نمیکند مگر آنکسی را که خدا بدین او را پسندیده باشد و این اثر آنست بر حسن
زیستیان یعنی در دین داخل است و کسی که خدا بدین او را پسندیده باشد البته ایشان میشود بر آنچه مرنگ شد است و کاهان خود
میدانند عاقبت آنرا در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری مذکور است که رسول خدا فرمود که و لا ین علی حنة ایست که بان خود نمیکند
چیزی از صیفات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه با هاشم میرسد از نظیر کاهان بختهای دنیا و بعضی از عذاب را لغت تا آنکه بجات بنی
از آن شفاعت موالی طیبین و محبت علی و مخالفت انحضرت است که نفع نمیکند بان هیچ چیز مگر آنچه مستغف میشود و در بنی اسب
طاهرای خود بجز و غیر از آن روزی و چون وارد لغت میشود بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار
و کاست و امامت علی کند چشم خود هرگز نمیشد انخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیارتی حسرتنا و متر لاوراد بجهشت با و بنمایند که اگر
مؤمن مسوی و موالات علی مبدایشی جای تو اینجا میشود و کسی که و کاست علی را قرائت با امامت او داشته باشد و بی زاری جویدان دشمنان او و
تقدیر نماید دوستی او را افسوس چشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم با و بنمایند و هر کویند که شیعه و موالی علی نبود
جای تو اینجا میشود مگر آنکه کاه بسیار داشته باشد او را در جهنم عذاب کنند از آن کاه پاک شود مثل آنکه آدمی که با خود
برهمنان از آن پاک کند پس شفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون میاید حضرت رسول فرمود که از خدا بترسیدای کرده شیعه
با این که جهشت از شما فزون نمیشود هر چند بسبب قبیله ای ال شما در بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات خود را در آن
در جهنم بجهشت کنند با در لغت جهنم میشود و احکام از حجاب تو و حجابان علی فرمود کسی که مرنگ کرده باشد نفس خود را با مخالفت محمد صلی
مرنگ حرمان شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شریعی را که برای او فرموده باشد باید
روز قیامت کثیف و عریک الوده و نجس پس گویند با و محمد صلی علی که تو هر کین و نجسی و صلاحیت رفاهت نیکان و معافتی چون با و
ملا آنکه مفران مکرانی مگر آنکه نور پاک کنند از این کلمات پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از کاهان او را عذاب میکنند
و بعضی از ایشان هستند که در صحرائی محشر بعضی از شداید ایشان میرسد بسبب بعضی از کاهان ایشان پس آمده بعضی از آن که
شیعان خود را صیغری هستند که بر میچینند و میرسانند ایشان از زمین چنانچه مرغ و دانه را بر میچینند و داخل جهشت میکردند و بعضی کاهان
ایشان کثر است پس او میکنند ایشان را بشداید و نواب کباب از پادشاهان و غیر ایشان با ایشان میرسد و باقیها که در بنیایدهای ایشان
میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و کاهی برایشان ماند است جان کردن
برایشان سخت میکنند تا کاه ایشان شود و اگر کاهی ماند بماند بقی که بعد از مرگ ایشان برسد کاه او میشود و اگر بماند بشداید
عزیز است و اگر بیشتر و عظیمتر است در طبقه اعلای جهنم عذاب میکند و ایشان از سایر کاهان ایشان شداید تراست و
کاهشان عظیم است و آنچه را شیعان نمیشناسند و در میان ما و دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر
کسی که بر در مواجست میکند و امداد کند بحدود اعمال ما و این باب و غیره از حضرت امام رضا روایت کرده اند که فرمود بخدا سوگند که
دیوای شمار از جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید از وی پرسید این در کجای قرآنیست فرمود در سوره عن که بیشتر
لا یشعرون ذنبا لقرآن و آن بعضی سوال کرده نمیشود از کاه او از شما شیعیانند و میگویند که در صحیفه است حضرت
فرمود بخدا سوگند که در عتقان انداخت و اگر بنا شد باید عذاب خدا از هر خلقی بر طرف شود و کیفی است و ثواب از میر روایت
کرده است که گفت حدیث حضرت صاف فرمود صاحب توجه حال در دنیا که ما نزد مستبان بدقی از خود و نصاری و چون
روایت در حدیث است که فرموده بود چون این را گفتند در دست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند که تو
تیمار من بجهنم نمیشود و الله کی میزد خل نمیشود و الله شهادت این است که من و من است چه میشود ما را از این سخن چه در حالی
حدیث که ایشان را از شرا و عتقین بود بهیتم در پیش فرمود که سیمان شما را در جهنم طلب میکند و یکی از شما در اینجا میاید
این سخن را نگوی و غیر از اینست و روایت کرده اند خراب این را هم روایت کرده است از حضرت صادق که رسول خدا

فرمود با علی در روز قیامت تو بنور من منو تسل میشوی و من بنور خدا و نور زندان تو بنور نور شیعیان تو بنور ذریت تو بنور خواجه
 بر درهای جهنم را تا نظر کند و در میان او و بازانان و خود در در منازل خود فرار کند بد خشم و می کند بسو مالک که بگشا
 درهای جهنم را تا نظر کند و در میان او و بازانان و خود در در منازل خود فرار کند بد خشم و می کند بسو مالک که بگشا
 برایشان چون اهل جهنم ششم جهنم را بیا بند کوبند با مالک با طبع داری برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب از برای ما مانع می بایم
 مالک کوبد خدای می کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کند اهل جهنم بسو شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی
 از اهل جهنم یکی از اهل جهنم اندکند که یا تو که من نبودم و ترا مسر کردم و دیگری بد دیگری کوبد که یا تو که من نبودم و ترا مسر کردم
 و باز دیگری بد دیگری با خطاب کند که یا تو که من نبودم و ترا مسر کردم و دیگری بد دیگری کوبد که یا تو که من نبودم و ترا مسر کردم
 از ایشان حتی یکی از اهل جهنم داشته باشد با دگر و تصدیق نماید پس هر کوبند با آنها که پس ما را از خدا بطلبید که شما بخشد پس
 دعا کند و خدا اینها را ببخشد و داخل جهنم شوند پس ایشان را در جهنم ملائمت کنند و ایشان را بجهنم میا کوبند پس آنها کوبند با
 که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود بجات داد پس دعا کند که این نام را از ما بردار و در جهنم جانی
 نماید خدا ایشان دعا کند خشم باری را اگر کند که بردها اهل جهنم بوزیران نام را از فراموش کنند و ما وانی در جهنم از برای ایشان
 قرار کنند و حسن بن ابن سعید در کتاب هدایتند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم حضرت صفاق در جهنم و فرمود
 که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آوردند بسو چشمه زرد در جهنم که از این حیوان میگویند پس از آب چشمه بر
 ایشان میپاشند پس بر روشی که گیاه میروید گوشت و پوست و عوی ایشان میروید و پسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت
 از حضرت صفاق سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل جهنم میکنند فرمود اگر خواهی ترا بگویم
 یا آنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود که هر چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه ذغال سوخته شدن ایشان شفاعت ایشان
 و در می آید پس میپند ایشان را بسو غیر یک از عرق اهل جهنم بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشه های ایشان و
 های ایشان و بر طرف میشود از ایشان کاف و اثر سوختگی آتش و داخل جهنم میشوند پس در جهنم ایشان را جهنم میگویند
 هر خدا بلند میکند که خدا یا از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند
 بود و ایشان را شفاعت نخواهد یافت و پسند صحیح دیگر از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت حضرت صفاق عرض کرد که سستی
 میگویند تعجب کن که جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستی خدا از جهنم خواهد
 کرد ایند حضرت فرمود که اینها نمی خوانند قول حضرت را و من در جهنم جانی در جهنم جانی نیست ترا جنتی میباشد در جهنم آشی
 نیست ترا آشی میباشد از آنها با دوستی خدا آتش مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که میان جهنم و روزی نیز من نمی باشد
 و من نمی توانم از ترس مخالفان سخن بگویم و قید فایم ظاهر میشود پیش از کار ایند و بستن خواهد کرد باعدای ایشان و ایشان
 را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اینجور است از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد پسند صحیح از ابن ابان
 روایت کرده است که امام محمد در باب جهنم گفت که داخل جهنم میشوند بگناهان خود بیرون می آیند و فرمودند پسند صحیح از حضرت صفاق
 عدوایت کرده است که کسی که از جهنم بیرون می آید در جهنم که او را هم میگویند و در جهنم می آید خواهد کرد خدا را که یا
 یا منان مؤلف گوید که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل جهنم میشوند محتمل است
 که فتنه شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفان بوده باشد و این باب و روایت کرده است در آنچه
 حضرت امام رضا از برای ما نقل فرمودند است از حضرت اسلام که فرمود که خدا داخل جهنم نمی کند و معنی او حال آنکه او را عذاب جهنم
 کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافی و او حال آنکه او را عذاب آتش فرموده است و محتمل بودن در آن و نگاه کاران اهل توحید داخل
 آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در فضائل روحانیات حضرت صفاق نیز این روایت
 کرده است و ایضا در کتاب فضائل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما جهنم
 است و قبرهای شما از برای شما جهنم است و اینها جهنم خلق شده اند و باز کشت شما بسو جهنم خواهد بود و پسند صحیح دیگر از آن
 حضرت روایت کرده است که فرمود که هر که شمارا دوست میدارد و نمیداند که چه میگوید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل
 جهنم میکند و هر که شمارا دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کثیر

در این باب روایت کرده است که هر که شمارا دوست میدارد و نمیداند که چه میگوید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و هر که شمارا دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل جهنم میکند و کثیر

و عیاشی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت بجزرت صادق عرض کردم که من اخلای می کنم با مردم و بیستامی شود تعجب
از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان از امانت و راست گوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند
و امانت و راست گوئی و وفادارند پس درست فحشست و در بین او در غضبناک و فرمودند که نیست برای کسی که عتبات کند خدا با او
ولایت امام جاثری که از جانب خدا نباشد امانت او و عتباتی و غضبی نیست برای کسی که عتبات کند با او ولایت امام عادل که از جانب
خدا منصوب باشد امانت او و کفر الهی از دینی نیست و بر اینها عتبات نیست فرمود علی مکر نشیند قول حضرت را الله ولی الذین امنوا بجز جهنم من
الظالمین التوراة فرمود یعنی خدا دوست و پادشاه است که ایمان آورده اند پس در دینی او و ندایشان از آن راهی که گناهان بسوگنور نوبت
امرزش از برای آنکه اخبار کرده ماند ولایت هر امام عادل پس از جانب خدا منصوب باشد و فرموده آ و الذین کفروا اولیایهم الطاغوت
بجز خودم من التوراة الظالمین یعنی آنها که کافر شدند و در میان و باور ایشان و پیشوا بان باطلند پس در دین سببند ایشان از آن نور بسو
ظلمها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اخبار کرده اند ولایت هر امام ظالم را که از جانب خدا نیست پس در دین
بند ولایت ایشان از نور اسلام بسوگن است که کفر پس خدا واجب گرداند از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان صاحب نارند
همیش در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرموده است که البته عذاب می کنم هر
دینی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جاثری که از جانب خدا نیست هر چند از عتبت در اعمال خود سبک کار و پرهیزکار باشد و
البته عفو می کنم از هر عتبتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادل که از جانب خدا باشد هر چند از عتبت در نفس خود سبک کار و پرهیزکار
کردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بدستی که خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند
با امامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود سبک کار و پرهیزکار باشند و بدستی که خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که
اعتقاد کنند با امامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود سبک کار و پرهیزکار باشند و بدستی که خدا شرم میکند از آنکه عذاب کند
کرده است که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود ما منو لحنا شیئا خود خواهیم بود هر کس مظالم او متنا او و خدایا باشد حکم
میکند در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظالم او متنا او و مردم باشد طلب بخشش میکند از آنها و می بخشند ما و هر که مظالم او متنا
او و ما باشد ما سزاوارتریم بانکه عفو کنیم و در گذریم و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت ایشان را
شیخا خوراک من شفیع ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آنوقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت
شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا فرمود دست از خودت بردار اهل بیت بر مدار بدی که هر که در قیامت خدایا راه ملاقات کند
ما را دوست دارد داخل بهشت شود شفاعت ما بجای افتد و ندی که جانم بدست خداوند است و است که نفع نمی بخشند در اعمال او مگر به
شناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی تقی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت با علی جناب الله پس الهی امر زید را و
شیعیان ترا در میان دو مقام شیخا ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حکم صفر ماید که
هر که ایمان آورد من رسیبم من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر علی که داشته باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که بخورد آتش هوی بلکه اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که وصف نمیکند بنده
این امر را یعنی امامت را که طعم آتش کرد و در آوی گفت در میان آتش گسی هست که گناهان بسیما میکند حضرت فرمود هر که چنین
باشد خدا ببندد او را در بدش و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را شک میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد خدا کند ترا
بر او سخت میکند تا آنکه چون قیامت آید گاهی نباشد او را داخل بهشت شود و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که مؤمن دو مؤمنست اول مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان را همه بجا آورده است
فرموده است در مجالس صدق اما عاهدوا الله علی و باو غیر صداهوال دنیا و اهلوال اخرت پس در اخرت با پیغمبر ان و صدیقان و شهدا و اصحاب
خواهد بود و نیکو ریفانند ایشان از برای او در اخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج شفاعت دیگری ندارد در دو مؤمنی است
که پای او بگذرد و مرتب گناهان میشود پس او را اندکی ضعیفی است که از زمین روید گاهی که شود و گاهی را نشاید و هر طرف که با
او را بگرداند بگردانند که احوال دنیا و اخرت باو سپرد و محتاج شفاعت نیست و عتبات او بجز است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود چه مانع است شمارا از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع میبرد که او را از اهل بهشت است بدست که حضرت صفر ماید
و این لازم است که بماند در مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود

نگاه فرود آمد و بیخ میزد و چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند فرمود که جبرئیل از شد و مرا اشارت داد که علی در
 خواهد بود بجزه و مردم برای جنتم شکر چون سر برداشتم گفت فاطمه در هجرت خواهد بود باز مجده کردم برای شکر الهی چون سر
 برداشتم گفت حسن بن حسین جوانان هستند باز مجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در هجرت خواهد بود
 باز سخن کردم و در بشاره المصطفی روایت کرده است از حدیقه بن منصور که گفت در خدمت حضرت شاق بودم که مردی داخل شد
 گفت خدای تو شوم من برادر دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود عظیم است این که دوست ما را بخورد
 باشد ولیکن تو بجز هم کسی که بدتر از اینم ندانم و آنکسیست که نصب عداوت نکند و دست تریق مؤمنان و حال آنکه در دنیا ایشان بسنی
 نیستند شفاعت او را قبول میکند در دوستی کن و اگر اهل ایمانهای هفتگانه و اهل زمینهای هفتگانه و در پاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق
 ناصبی شفاعت ایشان قبول نخواهد کرد و آن برادر که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا نوبه کند بامینا کند خدا او را بیلای هر بدش که باعث
 جحط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بد رحمتک شعیبا امیر راه راستند و در خیرند و مردم بسنیانی
 که دوستدار دوستان خیر را هر چند بد کردار باشد و دشمن دارد دشمنان را هر چند روزها روزها بدار و در شهادت عبادت
 و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که جنتم معشوق خواهد کرد شیعیان را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر کاه و عجبی که
 داشته باشند و دروهای ایشان در رخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوشای ایشان ساکن گردیده باشد و عجبها ایشان
 پوشیده باشد و امن و امان با ایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان ترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند
 محسوس شوند سواره بر ناله های تیکه بالهای آنها از طلای در رخشان باشد و نرم باشند بی آنکه نعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از باقوت
 باشد از جرم ترازی برای کرامتی که نزد جنتم دارند و بروایت دیگر با همهای سفید پوشیده باشند مانند شیره نعلهای از طلا و بر
 باشند که بند آنها از مروارید باشد که در رخشان و ناله از نور باشند و جنتها آنها از طلا باشد مگر در باقوت و ناله پادشاهی و اکبر
 کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبد بن زبارة که
 گفت رفیق من حضرت صادق و کفتم خدای تو شوم شخصی دوست میدارد بی تمیز با ابا ابی ایشان محسوس خواهد شد فرمود بی کفتم مردم
 مردی شما را دوست میدارد ابا شما محسوس خواهد بود فرمود بی کفتم هر چند نکند و هر چند دزدی کند بشاره نمود که بی و اجتناب
 روایت کرده است از عمر بن ابی اسلم که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرت در وقت نماز که گفت این وقت و وقت نیست که کسی بیرون بیاید
 گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرموده که من نمیکند اگر چه هم کسرا که در وقت مرگش اعتقاد بولایت ما داشته باشد
 و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جنتم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار
 دیگر معارض این احادیث هستند که دلالت میکنند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گفتند و این باب و شیخ طوسی
 بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر ارا که گفتا میکند کسب که دعوی تشیع میکند بهمین که فایده
 بجهت ما اهل بیت و الله که نیست شیعه ما مگر کسی که میرهنر از معاصی خدا و اطاعت او نکند ای جابر نمیشناخته اند بیشتر شیعه را
 مگر بواسطه وفورتی و خشوع و بیسای با خدا و کثرت روزه و نماز و بیگانه با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقر و مسکنت
 و فقر داران و یتیمان و راست کوفی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر نیکوایان و یسنان خویشان و قبیله خود
 باشند در هر چیز پس جابر گفت باین رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر راههای باطل مرد
 پس است مردی که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول بهتر
 است از علی و علی رسول را بجانیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت با وفایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از
 برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میا خدا و میا احدی از خلق او خوش نیست بجزو نیز بن بندگان بسو خدا و گرامی ترین ایشان بر
 خدا کسی است که برهنر کار تر باشد از برای خدا و عمل کند و تراشد بطاعت خدا بخدا سو کند که نترسد نمی توان جنت بسو خدا مگر عطا
 او با ما بر لوت بنزادی از آنجمله نیست و ما را بر خدا جنت نیست هر که مطیع خداست و اولی است و هر که عاصی خداست دشمن
 ما است بولایه ما نمیتوان رسید مگر برهنر کاری و عمل در خصال از حضرت شاق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر
 کسیکه عقیف باشد شکم و فرج او از جام و شد بد باشد اجتهاد و سعی و در طاعت و عمل با خالص کرد انداز برای خالق خود و امید
 لو و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی آنها شیعه جعفرند و شیخ مفید در اشارت و شیخ طوسی در مجالس روایت

کفتم مردم بسنیانی که دوستدار دوستان خیر را هر چند بد کردار باشد و دشمن دارد دشمنان را هر چند روزها روزها بدار و در شهادت عبادت و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که جنتم معشوق خواهد کرد شیعیان را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر کاه و عجبی که داشته باشند و دروهای ایشان در رخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوشای ایشان ساکن گردیده باشد و عجبها ایشان پوشیده باشد و امن و امان با ایشان داده باشند مردم بترسند و ایشان ترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محسوس شوند سواره بر ناله های تیکه بالهای آنها از طلای در رخشان باشد و نرم باشند بی آنکه نعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از باقوت باشد از جرم ترازی برای کرامتی که نزد جنتم دارند و بروایت دیگر با همهای سفید پوشیده باشند مانند شیره نعلهای از طلا و بر باشند که بند آنها از مروارید باشد که در رخشان و ناله از نور باشند و جنتها آنها از طلا باشد مگر در باقوت و ناله پادشاهی و اکبر کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبد بن زبارة که گفت رفیق من حضرت صادق و کفتم خدای تو شوم شخصی دوست میدارد بی تمیز با ابا ابی ایشان محسوس خواهد شد فرمود بی کفتم مردم مردی شما را دوست میدارد ابا شما محسوس خواهد بود فرمود بی کفتم هر چند نکند و هر چند دزدی کند بشاره نمود که بی و اجتناب روایت کرده است از عمر بن ابی اسلم که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرت در وقت نماز که گفت این وقت و وقت نیست که کسی بیرون بیاید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرموده که من نمیکند اگر چه هم کسرا که در وقت مرگش اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جنتم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هستند که دلالت میکنند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی گفتند و این باب و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر ارا که گفتا میکند کسب که دعوی تشیع میکند بهمین که فایده بجهت ما اهل بیت و الله که نیست شیعه ما مگر کسی که میرهنر از معاصی خدا و اطاعت او نکند ای جابر نمیشناخته اند بیشتر شیعه را مگر بواسطه وفورتی و خشوع و بیسای با خدا و کثرت روزه و نماز و بیگانه با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقر و مسکنت و فقر داران و یتیمان و راست کوفی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر نیکوایان و یسنان خویشان و قبیله خود باشند در هر چیز پس جابر گفت باین رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر راههای باطل مرد پس است مردی که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول بهتر است از علی و علی رسول را بجانیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت با وفایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میا خدا و میا احدی از خلق او خوش نیست بجزو نیز بن بندگان بسو خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که برهنر کار تر باشد از برای خدا و عمل کند و تراشد بطاعت خدا بخدا سو کند که نترسد نمی توان جنت بسو خدا مگر عطا او با ما بر لوت بنزادی از آنجمله نیست و ما را بر خدا جنت نیست هر که مطیع خداست و اولی است و هر که عاصی خداست دشمن ما است بولایه ما نمیتوان رسید مگر برهنر کاری و عمل در خصال از حضرت شاق روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسیکه عقیف باشد شکم و فرج او از جام و شد بد باشد اجتهاد و سعی و در طاعت و عمل با خالص کرد انداز برای خالق خود و امید لو و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی آنها شیعه جعفرند و شیخ مفید در اشارت و شیخ طوسی در مجالس روایت

کرده اند که حضرت شمس در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و منوچه قبرستان شد و جماعتی او ملحق شدند اسناد و از ایشان پرسید که شما
کیسید گفتند ما شیعیانیم با امیر المؤمنین پس از روی فقر پس نظر کردید و دروهای ایشان و گفت چرا نمی بینید بر شما سبکما شیعیان را گفتند
سبکما شیعیان چیست فرمودند در دو پانصد از بیداری شب کور شد چشمهای ایشان از بسببای که بر رخ شده پیشهای ایشان از بسبب
ایستادن در عتبات شکهای ایشان فرود خیزد اسناد از بسببای روزه و پلههای ایشان خشکیده از بسببای دعا غر خاشعان بر روی
ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که شیعه مانست مگر کسی که اطاعت خدا کند و این آدریس در سر این حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که نیست از شیعه مگر کسی که بزبان دعوی اشع کندی و مخالف کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه مگر کسی است که موافقه
کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند با اعمال ما اینها اند شیعیان ما در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر قول حضرت من بودی الحکمة فوجدت خیر اکثر یعنی هر که حکمت باور داده شود پس باور داده شده است خیر بسببای حضرت فرمود
حکمت شناختن امام است و اجتناب کبابری که وعدهاتش جهت بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکم روایت کرده است که
گفت از حضرت کاظم علیه السلام که گاهان کبیر یا ادمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بی گاهان کبیر از کبیر نیز از ایمان بدر میبرد
حضرت رسول فرمود که زنا کنند در وقتی که زنا نمیکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکنند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از
ابن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که اگر مردی که کبیر از کبیر با او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را خدا
کند عذابش مثل عذاب عشرکان و بن پرستان است خواهد بود یا عذاب بشر است و انقطاع خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره
از کبیر و از احوال داند بیرون میرد او را از اسلام و عذاب میکند او را شد بدترین عذابها و اگر معترف باشد با آنکه آن گناه است که کرده است
و بر احوال میرد او را از ایمان بیرون میرد و از اسلام بیرون میرد و عذابش سبکتر از عذاب انحراف خواهد بود و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه خصالت که در هر که باشد نفاق است هر چند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی
چون او را بر امر همین کند چنانچه کند چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده میکند خلف و دره کند و بداند که احایث دین با صفا شیعه
صفات مؤمن بسبب است و هم چنین در باب معاکه از اسلام بیرون میرد اخبار بسبب است و در این اخلاقیات و ایها امامت صلح
بسبب است و از جمله الفاظ است که از باب شهور و معروفند که در کتب بایات و احادیث رجاء و پوسنه مشرب در بیان خوف و رجاء آورده باشند
که اعظم صفاة اهل ایمان نیست و رجاء غالب منتهی میشود با غر او این بودن از عذاب الهی و از جمله گاهان کبیر است و خوف غالب
نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند گریست و آن نیز از گاهان کبیر است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس
قلب جمیع خلق اند در ای هر دردی بدست تو داده اند اگر بر صبر اغتر مثل شوی باید و واکنی مرض خود را بایات خوف و رجاء که در
تو فرموده است ما غرک بر بکشا لکم یعنی هر چه غافل گردانید و مغرور ساخت تو را بر و در کار تو کم تو که ترا خلق کرده و نقد بر امور تو
و بهترین صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از غم او خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخباری که منصفین تهدید و وعده
و عقوبتهای شده است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفاعت روز جزا ایند میکنی تفکر کنی اگر باعشایم میکنی
چرا آن شفاعت خود در شبها و روزها از خوف خشم میلزیده اند و پوسنه از جهات سوزان سینه حقیقت دینه بر میکشیده اند و
نهرها از آب یله حق بین بر رخسار مبارک جاری میگردد و ایضا شفاعت فرج ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریا امر نا
راست و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص و سوسا و سر شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصنها ایند که برای حفظ
از سوسا و سر شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حشر دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کباب و حصنها و اطفال
انصاف و حق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و از الله اخلاق سینه با سبب آنان صند و فند و دزد ایمان که
شیطانست در کین تو نشسته است که اگر رخصه بیاید خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی بر بابد با
شک و در شبهه هر را باطل گرداند و توبک یلتان با سبب ایمان را بدر میکند که اینها ضرر نیست و فعلها را در بندها را میکشاند
که شفاعت شیعیان را کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانی گردیده و سوسا و سوسا خناس را در سینه
خود حاد کرده و ملائکه شرجت را که حازنان دیندار خود را مانده و شب و روزان در زبان ایمان و یقین مشغول و بدون ایمان
و از رختن خسر و خاساک شهمات شیطانند و وقت بجا آمدن شیاطین عدیه نیز با و ایشان میگردد و وقتی خیر میشود و
از خواب غفلت و سستی و جهالت بیدار و هشیار میگرددی که تمام مایه ایمان اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود

ساده باشد ملائکه غلاظ و شداد بر سرش ایستاده باشند هر چند در بعضی اشخاص کفر و شک و شیعای نوری
خوبی نباشند و در وهای باطل توهم بر طرف شده باشد و در غیر اینها باطل و کفر و شیعای نوری نباشد و باقی بقول باقی
و هو الخیر من غیره یعنی پس چه بدی که این ایمان ناقص بعد از آنکه با او معاصی در دنیا و آخرت حاصل شود و در دنیا و آخرت
که خیر از جمیع نیکوایان و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکردند در راه حقیقت که تا الان غفلت و غیبت
یعنی پروردگار را میباید و دلهای ما را بسو باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود اینها برای این میگفتند که میدانند
که بعضی از دلهای بعد از هدایه میل باطل میکنند و ایضا آیات و اخباریکه دلالت میکند بر آنکه مؤمن شیعیه بر همه چیزند و چون با آنها
مغرو میشوند و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارند چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن
احادیث بجه معنی وارد شده است و معانی در نوح حاصل است و ایضا مکر حضرت در زبان کاری از جهت محبت در عذاب و
عقوبت در زمان از الطاف خاصه الهی و در جاه عالی غیر مناهج و محجور از قریب و ضایع است و بیانی پس است از برای حسرتنا بدی
و مانند حیوانات در مراتب هشت چیدن پس نسیان از برای اهتمام در طاعات و ترک منتهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که
ترابعت بر عمل میشود و از این زمانها میگردان بجز این احوالست و اگر خوفیست که مؤمن در مؤمن بچشم و کم بود و در هر دو جا
در عمل است گرداند از جمله کماها کیره است و اگر چنین حالتی تر اعارض کرد و در آیات رحمت و احادیث رجاء کفرمانی و در
احضار و توبه یک بان غلظه رجاء خوف بهتر است **فصل نوزدهم در بیان معانی اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها**
خلافت در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین است که ایمان در لغت معنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت
ان خلاف کرده اند و خلاصه معنی در این باب است که ایمان با افعال طریقت و پس با افعال جوارح است و پس با انوار است
که اثر از طبقاتها باشد مذهب شاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجیه نصیر در خصوص بان قابل شده است لیکن در تصدیق
تخلی کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و شاعره گفته اند بسن قلبت بر آنچه معلوم شود از خبر دادن خبر و ان امر کسی است که تا
میسو با اختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که با اختیار حاصل میشود مانند
بدیجات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق است که با اختیار خود نسبت دهی صدق را خبر دهند پس اگر افعال در دل تو بیفتند
بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و واضحاً این مذهب که زم میاید که اکثر کفار که علم
بحقیقت نخواهد داشت و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و اینها اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است
پس چون آمد بسو ایشان ما پیکار کرده اند و کفر کردند و گفتند اینها در پیست هویدا پس فرموده است و محمد و ابها و استیقتها
انضم یعنی انکار که در دنیاها و احوال آنکه یقین کرده بودند بانها نفسها ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسو ایشان
را که میدادند کفر شدند بان پس بعد تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدین کیفیت و ضرورت چنانچه مشروط است بانکه
ضلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند این سخن صحیح در فائز و ان اعمال ان چنانکه در التوفی آنکه گویم مراد از تصدیق
است که باور دارد و درین خود فرار دهد و عازم بر نظرها ان باشد و در غیر حاله ضرورت و اگر در قیوم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا لفظ شهادتین تنهاست و این مذهب که امامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دنیا
کنند دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حضرت که گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگو با محمد که ایمان نیاوردند و این
لیکن بگویند مسلمانی شده ایم و هنوز داخل شده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات و اجبه و مستحبه
و این مذهب جوارح است و فاضل عیال و بعضی از مشرک نیز قابل شده اند با عبارات از جمیع افعال جوارح از دنیا و آخرت
و اعتقاد بر جاتی و این مذهب و اکثر مشرکین معنی است و اگر ستم باشد که افعال طویله جوارح هر دو باشد پس با عبارات از اعتقاد
از جمیع طاعات جوارح و این قول محذورانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکنند و از بعضی آیات که در
صفت مؤمنان وارد شده است نیز استنباط میشود و ایشان بگویند ایمان تصدیق بدست و اقرار زبان و عمل با رکان و اعضاء
جوارح و بر خصوص بعضی از احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید بان قابل شده است بانکه عبارات از اعتقاد بدست و اقرار
زبان و این مذهب خواجیه نصیر است در تخریب پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علی ای امامیه بان قابل شده اند
و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی هشتم و بعضی نهم و بعضی دوازدهم بر بعضی از مذاهب دیگر میکنند و جمع میان آنها یکی

در حدیث

نویسند

طفل با بدی بگوید شری موجه است و با تپانه میاید بشدند خونی در نفس او هم میرسد تا خداوند بخشد هر چند جزای او
 میرسد و قرآن بر او بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و بند بر دفع او بیشتر بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شری از دور
 می بیند در این وقت بی تابانه بر میخیزد و میگوید بجزای خود از این میافکند و همچنین در بر این ایمان شویب و عذاب هر
 ایمانش کاملتر میشود شوقش با موری که موجب ثوابت و جلدش از امور بکه موجب عقابست زیاد میگردید پس معلوم شد که بحال
 شواهد آثار و ایمانند چنانکه از حضرت شقاق معقولست که حضرت رسول ص فرمود که ایمان با راستن خود در این دوها درست
 ایمان است که خالص مصلحت باشد در اول و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در اول ندهند بدانکه چنانکه جهات بدنی که
 بقایست جهات روحانی و ایمان نیز بقایست چنانکه سنی و شوائی ظاهری بکوش و چشم سراسن پنهانی و شوائی روحانی بچشم و
 کوش و است و کسی که جهات ایمانی ندارد در مرده است و از مرده بدتر است چنانکه خصم در حق کافر از فرموده است که ایشان مرده ماند
 زنده نیستند و فرموده است روح ایشان که گرانند و گرانند و گرانند پس نمی بینند و عقل نمیکند چنانکه فرموده است در حق ایشان
 که دیدهای سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهای کور است و این بسبب است که جهات عباد از امر نیست
 که متشاعر و غایت باشد و آثار بر آن مرتب شود و حیاط ظاهری منشاء علوم محسوس میشود که در روزی دنیای فانی بکار او می آید
 و چنانکه بعلم و معرفت حاصل میشود ابتدا با قیست و آثارش معقولست و موجب معرفت و قرب الهیست و چشم و گوش در این سیکست
 و الهامات ربانی بکوش جاننش میرسد و اشیاء را بنور خدای می بیند که المؤمن بنظر نور الله ان فی ذلك لآیات للمؤمنین و پیوسته
 با آنکه در ربانی هم از است و در میان معرفت و ممان است و این بدن بمنزله خانه است که روزها در از قوی و مشاعر و چون
 چراغ ایمان در دل فروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند چراغ فروخته شود نورش از نور و آثارش از نور
 و روزها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر روی معنی اطلاق میکند یکی بر شکل صنوبر که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه است
 و بدانکه جهات بدن ای روح حیوانیت و روح حیوانی لطیفست که حاصلش خوشت و وضعش قلبست و از قلب بی مانع مقصود میشود
 و از آنجا بواسطه عرف و قیام جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کالات و استعدادات و ترقیات آن موقوفست بر بدن و
 الاثان و با پنجه تا آنکه از عالم فطرس است تعلقی با این بدن کیف هم میرساند و لا یجری بکعبه جهات بدنست و منشاء ادراکات
 جزئی است که روح حیوانیت تعلقی میگردد در چون منبع ان طبیعت بطلب برده از اعضا دیگر تعلق میگردد لهذا تعبیر از نفس در آتش
 ایاق و لقا و بقلب واقع شده است و مدار و صلاح و فساد بدن با این معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کالات
 بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چنانکه آن صفت در نفس کامل تر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی
 ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میرسد غیرها هم در بدن پدید می آید و هرهای بسیار از دل صنوبر بچشم بدن جاری میگردد و جوارح
 از دل روحان قوی و مشاعر بگردان میشود و قسام حقیقی و مجتهدی روزهای جسمانی در روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از
 آنهاست مضافاً بر این هر چه در این عالم است بیوسنه جاریست اما بنده حاضر و حاضر است که بنویسند الهی موافق حیران را از این غیر
 قابل گرداند و حسن و غایب است مواد فاسد جسمانی که از اخلاط بدنی هم میرسد و کل و لای شمس شیطانی و شوق نفسانی را از سر زده
 آنها از اول که جانها را این اجزای جسمانی بروی مدعا بنام بدن ختم جاری گردند چنانکه از رسول خدا ص منقولست که در
 پاره کوشی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد صابر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد صابر بدن بیمار و فاسد است و اول
 اشی است و جویند دیگر مود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت مود
 منقولست که در لقا بر نه قسمند یکدل سیر کوشت و هیچ خبر در آن جا نمیکند و اندک کافر است و یکدل است که خبر و شری و در آن ملک
 هر یک تو بنی است بر دل غالب میگردد و یکدل است که کشاده است و در این چراغی از نور الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع
 و هر که نورش بر طرف نمی شود و اندک مؤمنست و از حضرت شقاق معقولست که مترتبه بدن آدمی بمنزله امامست بسا بر خلق می باشد
 که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلد و هر از جانب او مقرر میگردند و در آخر پیدا هند از احوال آن و هر چه دل را داده میکند فرستاد
 قبول میکنند همچین امام مترتبه جان عالمست و این نخوی باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود
 که بنده را چهار چشم میباشد در چشم در سر است که امور دنیا حور را اینها می بیند و در چشم در دل است که امور آخرت خود را
 بانهای پسند پسندد که خدا خبر او را خواهد در چشم در دل او را بسا میگرداند که امور غایب را اینها می بیند و چشمها خود را با لهای بدن

در این سیکست و چشم و گوش در این سیکست و الهامات ربانی بکوش جاننش میرسد و اشیاء را بنور خدای می بیند که المؤمن بنظر نور الله ان فی ذلك لآیات للمؤمنین و پیوسته با آنکه در ربانی هم از است و در میان معرفت و ممان است و این بدن بمنزله خانه است که روزها در از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل فروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند چراغ فروخته شود نورش از نور و آثارش از نور و روزها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر روی معنی اطلاق میکند یکی بر شکل صنوبر که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه است و بدانکه جهات بدن ای روح حیوانیت و روح حیوانی لطیفست که حاصلش خوشت و وضعش قلبست و از قلب بی مانع مقصود میشود و از آنجا بواسطه عرف و قیام جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کالات و استعدادات و ترقیات آن موقوفست بر بدن و الاثان و با پنجه تا آنکه از عالم فطرس است تعلقی با این بدن کیف هم میرساند و لا یجری بکعبه جهات بدنست و منشاء ادراکات جزئی است که روح حیوانیت تعلقی میگردد در چون منبع ان طبیعت بطلب برده از اعضا دیگر تعلق میگردد لهذا تعبیر از نفس در آتش ایاق و لقا و بقلب واقع شده است و مدار و صلاح و فساد بدن با این معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کالات بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چنانکه آن صفت در نفس کامل تر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میرسد غیرها هم در بدن پدید می آید و هرهای بسیار از دل صنوبر بچشم بدن جاری میگردد و جوارح از دل روحان قوی و مشاعر بگردان میشود و قسام حقیقی و مجتهدی روزهای جسمانی در روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از آنهاست مضافاً بر این هر چه در این عالم است بیوسنه جاریست اما بنده حاضر و حاضر است که بنویسند الهی موافق حیران را از این غیر قابل گرداند و حسن و غایب است مواد فاسد جسمانی که از اخلاط بدنی هم میرسد و کل و لای شمس شیطانی و شوق نفسانی را از سر زده آنها از اول که جانها را این اجزای جسمانی بروی مدعا بنام بدن ختم جاری گردند چنانکه از رسول خدا ص منقولست که در پاره کوشی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد صابر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد صابر بدن بیمار و فاسد است و اول اشی است و جویند دیگر مود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت مود منقولست که در لقا بر نه قسمند یکدل سیر کوشت و هیچ خبر در آن جا نمیکند و اندک کافر است و یکدل است که خبر و شری و در آن ملک هر یک تو بنی است بر دل غالب میگردد و یکدل است که کشاده است و در این چراغی از نور الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع و هر که نورش بر طرف نمی شود و اندک مؤمنست و از حضرت شقاق معقولست که مترتبه بدن آدمی بمنزله امامست بسا بر خلق می باشد که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلد و هر از جانب او مقرر میگردند و در آخر پیدا هند از احوال آن و هر چه دل را داده میکند فرستاد قبول میکنند همچین امام مترتبه جان عالمست و این نخوی باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد در چشم در سر است که امور دنیا حور را اینها می بیند و در چشم در دل است که امور آخرت خود را بانهای پسند پسندد که خدا خبر او را خواهد در چشم در دل او را بسا میگرداند که امور غایب را اینها می بیند و چشمها خود را با لهای بدن

اوست چنان اعتقاد صحیح ایشان ندانند بلکه ایشان را علی بن ابی طالب و بعد از او علی بن ابی طالب و بعد از او علی بن ابی طالب
حکم بایمان بلکه بعد از ایشان میگویند و اما کاتبین هر شخصی که امامان گذشتند و اما امام زمان خود بدانند چند امامت کافی است
مندان ظاهر است که کافی باشد و در بسیاری از کتب و احادیث در رجال و آیات هست که دلالت میکند بر این و در بعضی موارد آمده
انام نسبت بحیثی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان عیسی و اولف کوبد که حکامی که شیخ زین الدین فرمودند
در مسئله اولی از هیچ طرفی ترخیص درست نیست اما اعتقاد بامامت و وجود طاعت کاتبین و وجود غیر بسیاری از صفات ائمه
که از ضرورتی است که امامت شده است و محال است که امامت از او مرده اند و این ضرورتی است که امامت است که ایشان
مهرها ایند حضرت از جانب خدا و حضرت رسول امیر کونین و اگر چنین نباشد امامت هر یک را انقضی دیگری چگونه اقیان میکنند پس همانند
انکار ضروری در اسلام متضمن تکذیب رسول است از هر طرفی که باشد و اینها همه مسائل است که امامت است
و ادب از شیخ بدیهی است که انکار حلال بودن منع کند چون از ضروری است که شیخ است از شیخ بدیهی و در حلال و در حلال است
که شیخ امامت کسی که معتقد حلال نداند و هم چنین عصمت ائمه و آنکه غیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قائم در زمان است ظاهر
خواهد شد و آنکه هیچ عصری از یکی از ایشان نمیباشد و آنکه عالمند جمیع علوم که امتیاز آنهاست و اما مثال آنها معلوم است که ضروری
شیخ است پس باید که انکار آنها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که بر عمل او و شکیان اختیار ظاهر باشد و بعضی ظاهر نباشد
بجد ضروری نیستند اما انکار آنها موجب ضرورتی است که در این نیست مثل حدیث بودن و معنی گفتن ملک با ایشان و قول ملائکه و روح در رب
بلدشان و برین جدا آنها بعد از موت بلسمان و اما مثال آنها آنچه فرموده است که اولها و بیست ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بصیرت
قابل نبوده اند و لا ممکن است که در اوقات ضروری مرتضی باشد و اینها را میگوید که در باب جمیع و در شده است که اجمل جمیع
بجالات ایشان شده است مثل زدن و اینها و هر عملی که در آنجا کرده اند و قلح در سند علمی آنها کرده اند و اگر چه باشد چون معصوم
مکن است که لغزشی شد که از ایشان صادر شده باشد و شرف و بنویسد و عفو کرده باشد و اگر آنها را میگوید که در شیخ بر مثال اینها
و بر شده است بلکن و عدالت ایشان معصوم است و ائمه با بنیک و بد مردم برای مصالح ضروری و بنویسد که میگوید که اند و این در باب
اعتقاد بامامت که بعد از اعتقاد غیر در اینجا تفصیل است بلکه اگر امامت و زنده امام را با بعضی ائمه بعد از او معصوم شدند
یا پسند شوارب و در سپید است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد بایتم بعد از او لازم نخواهد بود و در غیر سوال کردن از ظاهر نیست
اسد از امامت حضرت امیر علیه السلام بر این است پس فرموده است بنجم اعتقاد بجماعت است و اتفاق کرده اند سلطانان بر ایشان و در
در اسلام است و فلاسفان کاران کرده اند و معاد و حانی قابل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است
اما عذاب هر آنچه از توابع معاد است که دلالت میکند بر آن دلالت کرده است از حساب حلو و میزان و نظایر کتب و در امام عقاب کافر و غیر
و در امام غیر مؤمن در عیبت پس شکی نیست در آنکه و احببت بصدیقها الجسماء برای آنکه امت اتفاق دانند بر آنها و اخبار و منواتر
بظواهر و در شده است پس منکر آنها از ایمان بدیهی و در انصاف و تقاضای اصل آنهاست که حساب میخواند بود و در طریقه صفت خواهد بود
میرت محمول بر چشمت است که از عدالت است تا غیر اینها از تقاضای که با اختیار و احادیث بر سپید است بر ظاهر است که جعل با آنها اعتقاد
بایمان نباشد و هم چنین بودن هم در زیر زمین و بودن همیشه در بالای آسمان و اما مثال آنهاست در معنی اسلام است بعضی اعتقاد
که اسلام و ایمان هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام لغز شده است پس اعتقاد با آنها و عدم انکار ضروری از ضرورتی است که در اسلام
و این دو در منافعی میبخشد و در آخرت قطع میبخشد اما ایمان جمیع عقاید حقا امامت نبی و در کجاست آنها افرایط امامت است که شیخ است
و بعضی گفته اند آنها و کامش این است که با آنها اعتقاد ندانند نباشد پس منافقان نیز در این باطلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری
میشود و بر این معانی سابقا مذکور شد بر اسلام و الاطراف میکنند خویش را معنی که اعلامی بر این ایمان است اسلام اطلاق میکنند که اسلام
تفصیلا در جمیع اواخر و اوای باشد و قرآنی نشان آنهاست که در معنی ایمان مذکور شد ظاهر که اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این
دو معنی که در این مقام ذکر کردم مراد است چه از مخرافات در آنکه آباد و ایمان همین معنی است باطنی شرط است باطنی کاتبین و اینها
خلاف است در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در آن جائز است و این دو خلاف نیز یکدیگر و ظاهر کلام علی
و اکثر علماء است که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه بعضی دعوی جمیع بر این کرده اند و استدلال کرده اند باین و معاد است

ایمان میعاد است و در بعضی از آن سخن نیست و قولی در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
علم بعد از رسول الله است و از برای آنکه از برای او ظاهر است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
که حق بر هر چه است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
انکه مشرف است به حکم و ظاهر است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
ایمان با نیکو ظاهری با فضیلت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
میگوید و نشان از ششم در بیان حق است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
اسلام و شرف است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
انما است و شرف است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
در اصل انما ظاهر است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
دین است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
صیغه است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
واقع شود و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
بعضی از انواع کفر خواه با ظواهر است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
باشد با اینها چیزی که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
عبد است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
و ملی نظری است که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
منبت است که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
در این خلاف منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
نوبه است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
مطلع است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
او با برین منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
انکالی منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
که بر کفر منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
هر دو منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
و بعضی گفته اند حلی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
مراد است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
چند از علمای ما قایل شده اند که مراد از کفر منبت است و در بعضی است و در بعضی است
میکنند و اکثر مستیان با این قائلند و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
افکار او مشرف است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
و موضوع آن دین برین منبت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
نماز و نماز است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
از مدینه است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
صلوات است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
کردن بر اینها و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
در منزلت و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
شعر بلکه در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است

سلا

حاجت

معارف هائیکه کلف بلبس عبادت است که اول بلوغ باشد تا رسیدن به سن و طبیعت که مبادرت نماید بخصایب معارف پیش از بلوغ اول
شیخ طوسی نقل کرده اند که سیر در سن و سالگی اگر غافل باشد مکلف بمرحمت میشود و محبت کرده اند که اجازت بلبس بلبس در حد اعتدال است که تا در حد اعتدال
است از صحت باطل شود پس باید پیش از بلوغ مکلف بمرحمت باشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که از آن با صحت عقل ایشان بعد از سن سالگی
مکلف باشند و در کتب معتدله عقل ایشان حکم است ابتدای سال شانترده مکلف بمرحمت نباشند و با آن خلاف کرده اند که مکلف در وقتیکه مشغول
نظر و فکر است چون معارف و حسی نظریه است تا مومن بپندم نفی جرم کرده که کافر است و شیخ بر این عقیده است که این بسیار مشکل است زیرا که اول
مبادرت حکم کنیم بلبس کس در اول حال عقلش که اول وقت تکلیف بمرحمت و باید که اگر در این وقت بمرحمت باشد و این بسیار عیب است از حد
عقل و وسعت عبادت بلکه در بعضی از صورتها لازم می آید و تکلیف بالانطلاق مگر آنکه گویند این نوع از آن صحت عقاید نیست که بوی جاهلی کرده اند
در آنکه کافر بخندد و چه است و با آنکه از روی اعتقاد و کفر کرده با و اگر کسی گوید که هرگاه از اول جهت نباشد باید داخل صحت شود بسیار
انکه واسطه صحت میان این دو صورت پس مبادرت بمرحمت و در بعضی است و این خلاف اجماع است که غیره و در بعضی است می شود در جواب که
که مکلف داخل شد و در بعضی تفرقی است از جانب خاتم الانبیا و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف باین نباشد و مدتی بر او گذشت تا که
مکن باشد و او را تحصیل باین کردن و تقصیر کرده است و تحقیق است که چنین حکم با ایمان میتوان کرد نه حکم دیگر و حقیقت هر دو ظاهر و فکر دیگر
بدر معاد حکم با ایمان و میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تمامی او محقق نشده است از حکم اطفال برود پس و باقیست بر مخالفه فلبس و در معاد
بگذرد که مکن باشد و آنطرفی که وصل با ایمان با تمام شد کلام شهید ثانی در رد فقهی است چنانکه دانشی که در این ایمان مختلف است و هر کسی در حالی
بمرحمت از این ایمان مکلف است و خداوند بفرماند که تکلیف الله نفسا الامانیة یعنی تکلیف میکند نفسی که از این قابلیت از ایمان و آیه است
و عیاشی و کفونیست های معتدله در آن و حرمان و مجتهدین مسلم و حرم طیاره را نیز کرده اند که حضرت صادق فرمود که بنویسد از قول ما و تقاضا
ما است که خداوند محبت میکند و بندگان را با ایشان داده است و شناسانند آنچه مولا بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل کرد و این در
کتاب امر می کرد نماز و روزه و فرمود اگر بخواب بر پدرش امر می نیست چون بیدار شود بیدار شود و در روز اگر بپوشد بپوشد و این
بعد از صحت عقل است و در بعضی کتابها کار با ایشان است کرده اند و در هر هر یکی خدا را می چینی هست خدا را در او مشتقی هست و من
که با ایشان گذاشت است و هر چه خواهند متوافقت کرد بلکه خداوند میکند بعضی از شوقها و خاصه و بعضی از امور و باید که در این
نشان تکلیف کرده است که از وسعت و قدر نباشد است و هر چه در ایشان دستور بوده از ایشان بر دشمن است و لیکن مردم در ایشان چیزی نیست
با این وسعت شریعت مخالفت کنند چنانکه فرموده اند در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و بر جاهلان و در اینها که نمی باید از خروج کنند و چون
و نیست بر محسنان و بنوکالان و احقرانی و خدا امر نموده و در جهاد است و در بر او که چون نبرد تو میبندد که ایشان را سوار کنی تو مپولی من عیاشی
چیزی که شما و ابروان سوار که بر سپر بگذرد و لب از چوهای ایشان بپزند پس خدا از این ظاهر تکلیف در داشت چون چیزی نمی باشد و بر ایشان شود
بود و بر حق و دیگران بسند های معتدله حضرت صادق فرموده اند که خداوند بفرموده است که هر چه در مردم مکن آنچه بدانند و او شناسانند آنچه او شناسانند
معجزانه حضرت را آنچه کرده اند در تفسیر خود فرموده است که خدا حکم کند بر هر کسی که در حد اعتدال باشد که با آن ایمان کند از این ایمان آنچه
باید از آن بدید هر چند حضرت فرموده که بعضی نشانند ایشان آنچه با عین خود شنود و در شب با عین خط و غضب است خدا فرموده است انا لهم
خودها و تقولها یعنی میان کرد از برای هر نفسی آنچه باید که با آنرا بگذرد و باضای فرموده است انا هدینا ما استعمل الاما شا کر او اما کفر و احضرت فرمود
بعضی از او و شناسانند هر چه با خدا میکند یا نزل میکند و باز فرموده است اما حرم نمود و اهدایت کردیم بر ایشان کوهی را هر هلاقیه ایشان کرد و در
در حد اعتدال بگذرد که هر کس نیست مگر آنکه خوب بود و از هر چه در ظاهر میگرد و خواه قبول کند و خواه نکند و کلمه بی و آنچه کرده است که از آن
پرسیده که معرفت کار و کتب فرمود که خدا است و بندگان از این عملی و در حد اعتدال و آنچه کرده است که عبد الاعلی از آن حضرت پرسید که آیا
در مردم الهی و خالی قرار داده اند که بمرحمت بمانند که بمرحمت فرمودند و رسید که آیا ایشان را تکلیف بمرحمت کرده اند فرمودند که بجز خدا واجب است
که تقصیر او کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر توسع و اسانی و تکلیف نکرده است مگر هر که با او عطا کرده است در حد اعتدال فرمود که
چیز است که مردم در آن کاوی و اختیار می نیست معرفت و جهل و مرضا و غضب و خواب و بیداری و در حد اعتدال بگذرد که خدا را نیست بر خلق
و خلق را بر خدا هست که ایشان را شناساند و بعد از آن خدا را بر همه مخلوق هست که بعد از شناسانند ایشان قبول کند و باقی از آن حضرت پرسید
که کسی که چیزی را نداند بر چیزی هست فرمودند و بر فایده دیگر فرمود که آنچه خدا را عاقلش را از بندگان بخوبی دانده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست
و این با بوی و دیگران بسند های صحیح و آنچه کرده اند از آن حضرت که رسولی خدا ص فرمود که بر دانشند از آنکه من فرجه را خطا و فرمود

و بعضی از ایشان میگویند که این طایفه از ایشان باشند و بعضی از ایشان هستند و بعضی از ایشان هستند و بعضی از ایشان هستند
ماتم که بدین معنی گویند و از این جهت اخبار بسیار است در معنی اینها یعنی بسیار است که در تمام کتب خود بر آن بوده و بعضی از معنی است
که تمام اینها را یکی شناساند و در باب محبت و تمام نکند و از این توان گفت که تمام محبت انواع میباشد و بعضی از این است که
و تمام را وصلاند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذاهب خود در نفس و با آنکه در اول بلوغ اطمینانی دارد و بعد از آن
فلسفه است یکی آنکه محبت حسن ظن بیدر تمامه و خوبشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و در وقتیکه از برای آن خلق
کلی باشد چنانکه سابقا مذکور شد و هم آنکه در این مدت بتدریج دلیل اجماله بر کوشش و حوسله است و اول بلوغ با علم باطن فریب
از روی دلیل بهم رسانیده است او نیز بطریق اولی کاشف است و اگر با اینها باشد هر دو بطاعت و عمل است در تحصیل علوم حقه است حال چنانکه
پسوند و بعضی از آنها را ذکر نمودیم و از این طلب ظاهر معرفت میکنند و در این زمان در ترقی و تزیین خواهد بود تا آنکه با علامه مدبران
مستجاب است خود پسند و اگر نصیحتی در این باب بکنند اگر وقتی مضرت ایشان عارض شود که اقتضای آن در این بر کرد و در حال عفو الهی و شفاعة
حضرت رساله نبوی و الله خواهد بود و اگر و العباد با الله از این بر کرد و نصیحتی خودشان خواهد بود و ولما حجه که در بلاد اهل خلافت بسیار است
عصبیت و یکبار در مطالب حق شوند بقضای و الذی یجاهد و اقتضای تمام سببها الیه خویش با لطف خفیه و سببها از برای هدایت ایشان
پس از آنکه در ایشان خواهد بود و اگر نکند ایشان را خود در میان که گذشت و اگر بنای امر خود را بر تقصیر کند و در کوشش بجز ندهند و در
بعضی در این زمان مقصود خواهند بود و بعد از اینست و سببها که بعضی از ایشان که حق ایشان و وضوح بهم رسانیده باشد داخل
لا اله الا الله تا حجه که مشغول نظر باشند و متخصرین خود باشند و خود را از عصبیت و اغراض خالی کرده و حق ایشان ظاهر شود و شک نیست
که ایشان خواهند بود و اگر وقتی غیر سرشت فرودند بجهت خواهند رفت و احوال مستضعفان و مظلومان را و امثال ایشان سابقا مذکور شد
و حجتی باید دانست که حق تعالی از عباد ظالم نخواهد کرد و حاجت بر ایشان تمام نکند عذاب نمی کند و تقدیر خصوصیتها احوال ایشان ضرورت
بلکه اجزا را کاشف و همین قدر که مذکور شد کفایت آن نمود **فصل فی بیان در بیان انواع کلاهها است و توبه از آنها و در این دو صدها**
صدها کلاهها را صغیر و کبیر است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه است که کلاه بر دو قسم است اول کبیر و دوم صغیر و کبیر است که
بسی و بعضی از عمل گفته اند که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر و کبیر که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
و صلیح است مثل پوشیدن چنین کلاه صغیر است کبیر است نسبت نظر بر ظاهر مشهور و این قول است شیخ مفید و ابوالفضل و ابن
البرق و ابن ابی عمیر نیز داده اند بسیار بعباد و منافقانی است اخبار بسیار است چنانچه خود فرموده است که اگر اجتناب کند کلاهها را کبیر که کلاهها را کبیر است
از آن تکفیر میکند و بعضی کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
حدیثی است که در آن صغیر و کبیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
منتهی که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
است یکی بعضی کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
از عدالتی و در پیرو و بعضی گفته اند که از بعضی خانی بمان نبردند و بعضی از ایشان است که در کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
عدالتی و در پیرو و بعضی گفته اند که از بعضی خانی بمان نبردند و بعضی از ایشان است که در کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
منتهی نماید و مشهور میان علمای است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
بریک نوع از صغیر و کبیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
ظاهرش بگذرد و توبه و غیره بر فعل از ظاهر غایتش که مصرع است شاید عیال اصله از وضو و نماز و روزه کفایت آن را بجا نماند که در اخبار و اولی
این کلام شهادت بود و بعضی گفته اند که صغیر بکند و بعد از او عزم بر صغیر و کبیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
و بعد از آن توبه نکند اصله را بجا بیاورد و با این فرق میان صغیر و کبیر خواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن نوع صغیر است و بعضی گفته اند بسیار
کردن صغیر است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قبل شد آنکه هر یک از اینها اصله را بجا بیاورد و بعضی عزمی جامع کرده اند که بسیار
کلاه هر چند از یک نوع باشد چنانچه که در کتاب و کلاه و اولی است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
بهر یکند و چنانچه گفتیم که بعضی صغیر بکند اصله را بجا بیاورد و بعضی کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که کلاهها را کبیر و صغیر است که
چنانچه که مشهور است او نیز خود در در میان آن زمانت و پیش از آن ظاهر شود و اما کبیر در احوال و اولی است که بسیار است که

و اما در حق کرم بر خراب خوردن تخم و صوم و خوردن سینه امکان است که هر چه برین باشد و نیز بطریق بی حجاب و عناد زن و اگر سینه را بر ترقیه است
فیرا که بجز از عیالی متبانی و صوفی ایشان عتاد و در قرآن و در کمال بلکه مستحب است بدانند و خلاقی نیست باز علی مشهور در حرم است تمام آن نمودند
طنبورد هر دو و نای خود و امثال اینها تمام کرده بود و اینها خلافت و کسب عتاد و کبر و دانایی و از اهل بیت و اولی کبر میزدند و بعضی از علماء و فقیه و بزرگان
عروسی و خشن کردن بخور کرده اند و بعضی طحرام میدانند و این احوط است انواع نماز هر چه است و بعضی کبر میزدند مانند مرد و شطرنج و تخم بازی و کوزه
بازی و هر چه در آن کوبند و بنای با مکر و در شش بازی و سب طاق داشته است و بازی و انواع دیگر و بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
مستقامتند شطرنج و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
نظر کردن در نزد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند
حرام است نگاه داشتن آن اگر است بازی بر کسی که سلام کردن بر کسی که بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند
کذا هر چند است که دست و میان کوشش خود برین باشد و نماز و عتاد و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
و کسی که نظر کند از در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند یا بازی کند
و این نیکو کاری باعث حسرت و ندامت و توبه است و هر چه در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
امان کردن و بدین و سنگ کردن و از آن جهت چیزهای سنگین و دیگر و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
اینها اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است و اگر بکوبند یا با حق است
که کلاه بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی که در حق است و در حضور حضرت رسول و غیره و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
و علامت جنم کردن بجز آنکه شتر بازی و استعمال آنکه در دست و چفت طاق و چوگان بازی و قمار و کمان و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
و سنگ در دیوار بکوبن خواه بر روی بر کوبن و قرار داده باشند یا نه و در کشتی کوفن و کوبن بر کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
مرد و اسکانی که در کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
حرام است و اگر بدون عرض باشد خلافت و جواز خالی از قوی نیست و احوط است بر اینند از برای بقرح و سپردن است اگر ترم کردن و امان و بجز این
میلانند و این در صورتیست که منضم فعل حرامی نیستند و اگر منضم بود بدین کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
و امثال اینها باشد چنانکه در اینها نشان است حرام خواهد بود و اگر عمل حرامی استند چنانکه در اینها نشان است حرام خواهد بود و اگر عمل حرامی استند چنانکه در اینها نشان است حرام خواهد بود
مقتضی آن است که هر چه در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
کسیکه مستحق مدح باشد و هم چنین بفرین حسن و مؤمن که شناسد و درین حسن بیرون ساد و در ترقی مطحوا و معتق و خواه غیره و خواه شناسد و خواه
فتناسد و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی و خواه در ترقی
پاسوسند با علی بکنند کتاشی بکند بر روی کسی که او را با عقل تو بد و بلکه ظاهر نشان آن کردند و بجز از جمله هر چه در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
و جنم و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع
بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهر از قبیل کمان و شمشیر است از جمله هر چه در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
و ظاهر کسی است که با او در کوفن و از اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع
سازم که عوی پیغمبر بکند و فرق میان سحر و معجزه است که شیخ فیه الدین بجهت است که چون حضرت رسول گفت با او که شود و از میان انگشترهای مبارک
ایستاری شد احتمال بجز اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع
سحر و افعال و در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع
معلوم است که پیغمبر نخواهد بود و اصل علی است که انشاء الله بخوی خواهد بود و کسی که از این شقه تواند بود و در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع و از آن که در اینها نشان است طبع
اما اینها را اگر بخواهد بشناسد این کرده اند که بفرین و ذکر و در فاحل کی و در طرفین سحر و کسب که حلال فاند سحر و آنچه کشتن او و انضمام
خلاقی نیست و آنکه حرام است که آنرا بکند و آنکه حرام است که آنرا بکند و آنکه حرام است که آنرا بکند و آنکه حرام است که آنرا بکند و آنکه حرام است که آنرا بکند و آنکه حرام است که آنرا بکند
منقول است که هر که کفالت کند یا کفالت کند از برای او بی استناد در هر چه در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی و در میان بازی
که آن بجز درستی کاری چند میکند که غریب بنماید و سببش را اگر ترم در منضمی است و در کتب با خلافت که اصلی دارد بانه و آن اصلی است که در اینها نشان است طبع

مذاهب و مال ضایع کردند و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
تجدید مخصوص اینها خواهد بود و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
احوط و اولیٰ احتیاطی است و اینها را در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
مضی از مردم و بیخبر در نسبت آنکه در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
تبدیل است و که تعلق و حق حرام است که جز اینها در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و امثال اینها و در عمر عربی هم قیامه دیگر میباشد که حکم میکند از خصوص تعلق که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
چون و در آزادی و کوفتای عمر و امثال اینها و بیخبر کرده اند که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
سلب غیر سلب شکای و در زراعت و بیخبر و مشهور است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و جان پروردنا قویست و در بعضی که بخش شد باشد مشهور است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
صیابون و امثال اینها و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
سوخن در چراغ مهکدود و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
که کار از اینها عبادت و عبادت میکنند مانند حیوانات و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و در فغان و اولاد فنا و مانند سطر و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
ان منضم جلدی که اگر بیخبر کرده اند و بعضی ضایع کرده اند که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
فکسه غیر ضایع است که مشغول است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
از هیئت خود بپندارد و بیخبر و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
جنت داشته باشد با سلطانان با شیطان مطهر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و خواه مفار و عطف مذکور و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
مشهور که است و بعضی حرام داشته اند و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
کردن و ضبط کردن سایر حقوق و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
حیوانات شکار کنند مانند خود و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
کاست مانند پوست شتر و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
من حیوانات غیر ما که بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
صورتهای سایر در است که اگر در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
حرمت مخصوص و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و کل و کباب و بناها که سایر در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
روح و اینها هم بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
دانشین چنانکه بعضی از علما گفته اند که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
د و پروردگار علما میگویند و اگر مؤثرند و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
شود یا آنکه خود غالی علامتی بر می آید و در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
و بیاد زانف و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
حرام نیست و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
او صیغه است و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم
کرده اند سایر تعلق را از فکر و اینها و حکم کردن بحدوث حوادث نسبت به آنها و تعلیم و علم این علم را حرام کرده اند و فرموده اند که
مانند کاهن است و بیخبر است که در بیاد مردم و در اینها هم است که اگر کسی باشد که اعلیٰ داشت باشد من قابل است که در اینها هم

فانته

